

آیا میان فمینیسم و محیط زیست گرایمی (اکولوژی) پیوندی «طبیعی» هست؟

Janet Biehl

افزایش موارد زایش در منزل، ستایش تغذیه نوزاد با شیر مادر... در چند سال اخیر برآمدن اکولوژی نگرش حاکم بر وظایف مادرانه را دگرگون کرده است. از به پرسش گرفتن افراط در مداخلات پزشکی یا لابیهای صنعتی که بگذریم، گاه شاهد آنیم که ایده مورد مناقشه «ذات زنانه» روی می نماید.

آیا زنان از مردان «سبز» ترند؟ آیا رابطه ویژه ای با طبیعت یا دیدگاهی ممتاز درباره مشکلات زیست محیطی دارند؟ در چند دهه اخیر زنانی که خود را فمینیست میخوانند به این پرسش پاسخ مثبت داده اند.

این موضع گیری درواقع به زمان پیدایش جنبش اکولوژیست باز می گردد. در سال ۱۹۶۸ پل ارلیش در کتابش بمب جمعیت (۱) ج برآورد کرد که افزایش بی رویه جمعیت جهان را به نابودی خواهد کشاند. او افزود که بهترین کاری که می توان برای کره زمین انجام داد سرباز زدن از تولید مثل است. چند سال بعد، یک فمینیست رادیکال فرانسوی به نام فرانسواز دوبون بر این نکته انگشت گذاشت که نیمی از مردم توانایی چنین گزینشی را ندارند: زنان کنترل باروری خود را در دست ندارند. آنچه او «نظام نرینه» می نامید زنان را پابرهنه، آبستن و زاینده می خواست.

اما دوبون می گفت که زنان می توانند و باید با مطالبه آزادی در تولید مثل - دسترسی آسان به سقط جنین و وسایل پیشگیری از بارداری - واکنش نشان دهند. بدین گونه زنان هم آزاد می شدند و هم جهان را از افزایش بی رویه جمعیت نجات می دادند. او نوشت «نخستین پیوند میان محیط اکولوژی و آزادی زنان در این تجلی می یابد که زنان اختیار شمار جمعیت را باز پس گیرند، و تسلط دوباره بر تن خویش نیز تعریفی جز این ندارد» (۲). او در کتابش یا فمینیسم یا مرگ که در سال ۱۹۷۴ چاپ شد این ایده را «اکوفمینیسم» نامید.

مدافعان آمریکایی محیط زیست سخن او را اقتباس کردند، ولی بدان معنایی متفاوت بخشیدند. آنان به یاد آوردند که نویسنده کتاب بهار خاموش که در سال ۱۹۶۲ الهام بخش جنبش اکولوژیست شد زنی بود به نام ریچل کارسون (۳). آنان همچنین یادآور شدند که اکنون دیگر زنانی چون لوئیس گیبز در لائو کانال در ایالت نیویورک، رهبری تظاهرات اعتراضی بر ضد نیروگاههای هسته ای یا زباله های سمی را به عهده گرفته‌اند. زنی به نام دانلا میدوز، یکی از نویسندگان گزارش معتبر چاپ شده در سال ۱۹۷۲ موسوم به مرزهای رشد اقتصادی؟ بود (۴). پترا کلی (۵) یکی از شخصیت‌های برجسته سبزه‌های آلمان بود. در انگلستان گروهی به نام زنان حامی زندگی در زمین (۶) در اعتراض به استقرار موشک‌های کروز سازمان ناتو یک «کمپ صلح» در محل پایگاه هوایی گرینهام کامن (۷) بر پا کرد.

بسیاری از زنانی که در این فعالیتها شرکت می‌کردند خود را اکوفمینیست می‌خواندند؛ اما این عنوان ربطی به مبارزه برای آزادی در تولید مثل نداشت. کم کم به نظر برخی آمد که رابطه ای ویژه میان زنان و طبیعت وجود دارد. این رابطه حتا در زبان نیز تجلی می‌یافت؛ واژه‌های «طبیعت» و «زمین» مؤنث اند، جنگلها «بکر» اند، طبیعت «مادر» ماست که «فرزانه ترین» است. زنان می‌توانند افسون گرانی «وحشی» باشند. دشنامی که صورت خوش آمدگویی به خود گرفت

بر عکس، نیروهایی که می‌کوشیدند «طبیعت را رام نمایند» و «به زمین تجاوز کنند» از آن دانش، فن آوری و عقلانیت بودند؛ اینها همه پروژه هایی مردانه اند. چند هزار سال پیش ارسطو عقلانیت را مردانه دانست، او گمان می‌کرد که زنان کمتر مستعد اندیشه ورزی اند و به همین سبب انسانیت شان کمتر است. به مدت دو هزار سال پس از او، فرهنگ اروپایی زنان را معلول ذهنی تلقی کرده بود و به پیروی از اصول مندرج در سفر پیدایش کوشیده بود در زمین چیرگی یابد. سپس روشنگری، که آن هم پروژه ای مردانه بود، با استفاده از دانش و فن آوری و کارخانه ها راههای تازه‌ای برای غارت طبیعت یافته بود. مسببان این نابودی محیط زیست مردانی بودند که طبیعت را به مجموعه‌ای از منابع قابل بهره برداری و تبدیل شدنی به کالا فرو می‌کاستند. بنا بر فلسفه نیو ایچ (۸) و اکوفمینیسم، پروژه روشنگری، با تلاش در مقهور ساختن طبیعت و به عرش رساندن عقل، کره زمین را نابود می‌کرد. این نظریه مؤلفانی چون فریتف کاپرا یا شارلن اسپرتناک (۹) است (۱۰).

ولی دست زنان به گفته فمینیستهای دهه هفتاد پاک بود. و جهان

نیازمند کاهش عقلانیت ویرانگر طبیعت بود. زنان اگر هم غریزی تر و عاطفی تر از مردان باشند بسیار عالی است؛ آنان پادزهرند. زنان با داشتن حس پیوند با ریتمهای طبیعت به طور غریزی پیوستگی میان این ریتمها و انسانها را در می یابند. واکنش به نابودی محیط زیست دقیقا بسته به همین پیوند ویژه بود. بدین ترتیب بود که زنان را با طبیعت یکی دانستن پروژه ای مثبت شد که آنان را به مقام پاسداران پیام اکولوژیست ارتقا می داد. مطالعات روانشناسی به نام کارول کلیگان به این نحوه برخورد مشروعیت بخشید. از این مطالعات چنین بر می آمد که رشد اخلاقی ویژه زنان آنان را حامل نوعی « اخلاق رسیدگی به دیگران» (۱۱) یا care می ساخت (۱۲). برخی مانند مری دلی حتی مدعی شدند که طبیعت الهه ای است که در درون همه موجودات زنده تجلی می یابد و زنان هم از گوهر آن بر می آیند (۱۳).

فمینیستها اما، آنانی که برای پیشبرد حقوقشان مبارزه می کنند، از شنیدن این حرفها بیزار شده بودند. فریادشان برخاست که اکوفمینیسم کلیشه های مردسالارانه را دستکاری و غالب می کند؛ یک دشنام بسیار کهنه را گرفته و حالا به عنوان خوشامدگویی جا می زند. این کلیشه ها در سده نوزدهم به کار توجیه ایدئولوژی «حوزه های جداگانه» آمده بودند. ایدئولوژی ای که گزینه های زندگی زنان را به دنیای خانگی محدود کرده بود، در عین آنکه میله های قفس آنان را با تعارفهای اغراق آمیز درباره برتری اخلاقی شان آراسته بود. اکوفمینیسم بازنشر این کلیشه های اختناق زا است. این کلیشه ها هر چقدر هم نونوار و «سبز» می شدند جایی در مبارزات فمینیستی نداشتند. فقط راهگشای تکرار نوین «عرفان زنانه» بودند. و در واقع هم در دهه ۱۹۷۰ شماری از مدافعان محیط زیست مردان بودند؛ آقایان دنیس هیس، دیوید سوزوکی، رالف نیدر، پل واتسون، یا دیوید براور، لستر ر. براون، باری کامنر، ای. ف. شوماخر، موری بوکچین، آموری لاوینس.

در این میان اکوفمینیستهای غربی به جهان سوم علاقمند شده بودند، جایی که پروژه های توسعه ای که بانک جهانی منابع مالیشان را تأمین کرده بود در حال تحقق بودند. مهندسان برای تولید برق آبی مشغول سد ساختن روی رودخانه ها بودند و به این ترتیب جوامعی را نابود می کردند. کشاورزی صنعتی زمینهایی را که از مدتها پیش با روشهای پایدار کشت شده بودند به صورت کشتزارهای تک محصولی در می آورد که تنها هدفشان صادرات به بازار جهانی بود. جنگلهایی را به خاک می افکندند که تأمین کننده میوه، سوخت و مواد به کار رفته در

صنایع دستی روستاییان بودند و حافظ آبهای زیرزمینی و جانوران. این «توسعه نامطلوب» به قول مخالفانش - یک کاپیتالیسم بین‌المللی بهره‌کش و افسارگسیخته - نه تنها جنگلها، رودها و زمینها را نابود می‌کرد، بلکه جوامع و سبکهای زندگی از نظر بوم‌شناسی پایدار را نیز از میان می‌برد.

مردمان بومی علیه این ویرانگریها مبارزه می‌کردند. بویژه در شمال هند هنگامی که شرکتی در نظر داشت به بهره‌برداری از جنگل پردازد، زنان روستا با در آغوش گرفتن درختان به مخالفت برخاستند تا از به خاک افتادن آنها جلوگیری کنند. در عرض ده سالی که از پی آمدن جنبش آنان که نام چپکو را به خود گرفت تمامی شبه‌قاره را در نوردید.

جنبش چپکو نیروی تخیل اکوفمینیستهای غربی را شعله‌ور ساخت و آنچه به واقع در اجتماع می‌گذشت غنابخش عرفان زن-زمین شد. واندانا شیوا و دیگران توضیح دادند که در مناطق روستایی آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین باغبانی و پرورش سبزیجات کار زنان است و آنان شناسایی عمیقی از فرایندهای طبیعت دارند. «توسعه نامطلوب» مردانه، تنها به عنوان کالای بالقوه در اقتصاد بازار است که برای منابع ارزش‌قائل می‌شود؛ اما زنان بومی می‌دانند که باید این منابع را ارج نهاد تا استفاده نسلهای آینده از آنان نیز تضمین گردد. در نتیجه زنان به طوری غریزی اولویت بیشتری برای حفاظت از محیط زیست طبیعی قائل می‌گردند.

اکوفمینیسم در این شیفتگی به جنبش چپکو تقریباً کشاورزی برای بقا (۱۴) را آرمانی جلوه می‌داد. اما در این میان تکلیف‌زنانی که آرزوی تحصیلات، زندگی حرفه‌ای و حقوق شهروندی سیاسی کامل داشتند چه می‌شد؟ انگار اکوفمینیستها خوشتر داشتند که این زنان در نقشهای کهنشان، پابرهنه و باغبانی کنان بمانند. و شرکت مردان در جنبش چپکو را نیز نادیده می‌گرفتند...

از این‌ها گذشته، توجه به این مسائل این فایده را داشت که نشان داد چگونه نابودی محیط زیست آثار ویژه‌ای بر زندگی زنان می‌گذارد. هنگامی که زمینهای حاصلخیز کشاورزی به کشتزارهای تک‌محصولی تبدیل می‌شوند، زنان که عمدتاً به کشاورزی برای بقا می‌پردازند به سینه‌کش تپه‌ها انتقال داده می‌شوند، جایی که زمین کمتر بر می‌دهد. نتیجه جنگل‌زدایی و فرسایش خاک است و زنان نیز محکوم به فقر می‌شوند (۱۵).

بلاهای ناشی از دگرگونی اقلیمی نیز در درجه نخست بر زنان نازل می شوند؛ فرودستی موقعیت آنان و نقشهای اجتماعی متفاوتی که دارند بر آسیب پذیری ایشان از طوفانها، آتش سوزیها، سیلها، خشکسالیها، موجهای گرما، بیماریها و قحطیها می افزاید. بنا بر یک گزارش سازمان شبکه زیست محیطی زنان(ون) (۱۶) که سازمانی است مستقر در انگلستان، سالانه بیش از ده هزار زن در اثر بلایای مرتبط با آشفتهگیهای اقلیمی می میرند، در مقابل چهار هزار و پانصد مرد. ۸۰٪ آوارگان بلایای طبیعی زنان هستند؛ از کل ۲۶ میلیون نفری که محل سکونت و منابع گذران زندگیشان را به سبب دگرگونی اقلیمی از دست داده اند بیست میلیون نفرشان زن اند (۱۷).

به عنوان نمونه هنگامی که در سال ۱۹۹۱ در بنگلادش گردبادی مردم را از خانه هایشان بیرون راند شمار زنانی که جان باختند پنج برابر مردان بود. پوشاک زنان دست و پا گیر بود؛ برخی بیش از آنکه باید در انتظار خویشاوند مردی که بتواند همراهیشان کند در خانه مانده بودند، در حالی که مردان که در مکانهای بازتری بودند یکدیگر از خطر آگاه می کردند و گاه به زنان که در خانه مانده بودند هیچ خبری نمی دادند.

و بنا به گفته ون در جاهایی که موقعیت اجتماعی زنان و مردان برابرتر است، زنان تهیدست آسیب پذیری بیشتری نسبت به بالا رفتن بهای مواد غذایی، موجهای گرما و بیماریهای ناشی نابودی محیط زیست دارند.

بازگشت به «حوزه های جداگانه»؟

در ایالات متحده به تازگی و پس از فروپاشی مالی ناشی از آزمندی وال استریت، تفسیر رمانتیک از رابطه میان زن و طبیعت بار دیگر جان گرفته؛ شانون هیس در کتابش درباره زنان خانه دار رادیکال می نویسد «زنان به روابط و استراتژیهای بلند مدت که برای نسلهای آینده اولویت قائل می شوند تمایل دارند» (۱۸).

اینان تجسمهای نوین زمین مادر اند که از منافع اقتصادی ای که تحصیلات بالا و یک زندگی حرفه ای می توانست برایشان به ارمغان بیاورد می گذرند؛ انتخابشان این است که در خانه بمانند تا به خانواده شان برسند و با استفاده از مواد غذایی گوارایی که در باغچه شان پرورش می دهند برای کودکانشان تغذیه سالمی فراهم کنند. این زنان روابطشان را با دیگران بسط می دهند و برای سادگی و اصالت اهمیت قائل می شوند. کانون خانوادگی آنان خودکفاست و بنابراین تور

نجاتی است در برابر احتمال یک فاجعه اقتصادی و سهم آن در تولید گازهای گلخانه ای نیز بسیار اندک است. بدین ترتیب این زنان موفق میشوند از نظر شخصی به شکوفایی برسند و به زندگی خود معنا ببخشند، دست کم در نگاه نخست چنین به نظر می رسد.

دفاع از محیط زیست آن قدر سابقه دارد که پژوهشگران علوم اجتماعی فرصت یافته باشند مطالعات پیگیری درباره موضوعیهای تفکیک شده زنان و مردان درباره مسائل مربوط به اکولوژی انجام دهند و تفاوت‌های احتمالی را خاطر نشان شوند. از دهه ۱۹۸۰ پیشترشان به این نتیجه رسیده‌اند که در کشورهای صنعتی زنان واقعاً بیش از مردان نگران نابودی محیط زیست هستند.

بنا بر برخی مطالعات، درست است که زنان سهم کمتری در تولید گازهای گلخانه ای دارند. یک گزارش سوئدی نشان می‌دهد که نقش مردان در گرمایش زمین نسبت به زنان بسیار بیشتر است، چرا که آنان فواصل درازتری را رانندگی می‌کنند؛ در سه چهارم موارد، مردان عامل تردد خودروها در سوئد هستند (۱۹). اما درباره کنش سیاسی برخاسته از مسائل زیست محیطی چه می توان گفت؟ به گفته انستیتوی پژوهش در سیاست زنان (۲۰)، در سطح سیاست کشوری مشارکت و نقش رهبری زنان کمتر از آن مردان است؛ مدیریت سازمانهای بزرگ اکولوژیست کشوری عمدتاً مردانه است. در سطح محلی اما، در گروههایی که برای مبارزه علیه یک تهدید مشخص علیه محیط زیست، بهداشت یا امنیت جامعه تشکیل شده‌اند، شرکت زنان به عنوان عضو و راهبر از آن مردان بیشتر است. نزدیک به نیمی از گروههای شهروندان را که در واکنش به فجایع زیست محیطی همچون نشت‌های مواد خطرناک از کارخانه ها یا حوادث هسته ای تشکیل میشوند یا زنان مدیریت می‌کنند یا اکثریت اعضایشان زن اند.

اما آیا باید همه این رخدادها را دلیل وجود یک تفاوت جوهری دانست و کلیشه های مردسالارانه را دوباره زنده کرد؟ آیا باید پذیرفت که مردان در رأس جنبشهای اکولوژیست کشوری مسلط باشند، یا که زنان به تنهایی وظایف مربوط به رسیدگی به دیگران را بر عهده بگیرند؟ و تکلیف در برابر این قدر ندیدنی که گروهی از زنان به نام فمینیسم بر خود تحمیل می کنند چیست؟

چون خطر بازگشت به «حوزه های جداگانه» وجود دارد. همان‌گونه که پگی اورنشتین جستارنویس فمینیست تأکید می کند فضای خانگی حتی برای خانه داران رادیکال هم نشاطش را از دست می‌دهد، اگر همسرانشان نقشی برابر در آن بر عهده نگیرند. او هشدار می‌دهد که «

اگر [زنان] احساس نکنند که این رابطه حقیقتاً برابر است» ممکن است دچار «زوال احترام به خویشان، زوال سرزندگی و ناتوانی در وفق دادن دوباره خود با دنیا و یافتن جایگاه خویش» (۲۱) شوند. هنگامی که تقریباً همه پول خانوار را مردان در می‌آورند و زنان تقریباً به تنهایی به امور خانه رسیدگی می‌کنند، نوعی عدم تعادل در قدرت در درون خانواده‌ها حاصل می‌شود که به ضرر زنان و کودکان است. آیا یک تغییر واقعی که هم اجتماعی باشد و هم اکولوژیک ممکن است بدون توجه به این امور ایجاد شود؟

Paul Ehrlich, *La Bombe P. Sept milliards d'hommes en l'an* -۱
2000, Fayard, Paris, 1972

Françoise d'Eaubonne, « Que pourrait-être une société -۲
écoféministe? », dans *Liberté, égalité... et les femmes?*
(collectif), L'Harmattan, Paris, 1990

Rachel Carson, *Silent Spring*, Houghton Mifflin, Boston, -۳
1962

Donella H. Meadows, Denis L. Meadows, Jørgen Randers & -۴
William W. Behrens III, *The Limits to Growth*, Universe Books,
New York, 1972

Petra Kelly -۵

Women for Life on Earth -۶

Greenham Common -۷

New Age -۸

Charlene Spretnak -۹

Fritjof Capra, *The Turning Point*, Simon and Schuster, New -۱۰
York, 1982; *Green Politics: The Global Promise*, Dutton, New
York 1984

Carol Gilligan, *In a Different Voice*, Harvard University -۱۱
Press, Cambridge (Massachusetts), 1982

Evelyne Pieiller, « Liberté, égalité... » care به نگاه کنید -۱۲

» »Le Monde diplomatique, Septembre 2010

Mary Daly, Gyn/Ecology: The Metaethics of Radical -۱۳
Feminism, Beacon Press, Boston, 1978

۱۴- مقصود از کشاورزی برای بقا نوعی از کشاورزی است که در آن هدف از تولید محصول فقط رفع نیازهای غذایی تولید کنندگان و خانواده‌های آنان است، نه فعالیتها اقتصادی ای چون فروش در بازار یا صادرات یا کاربرد در صنایع غذایی.

Jodi Jacobson, « Women's work », Third World, به نگاه کنید
no 94-95, McGraw-Hill, New York, January 1994

(Women's Environmental Network (WEN -۱۶

WEN, « Gender and the climate change agenda به نگاه کنید
», www.wen.org.uk, 2010

Shanon Hayes, Radical Homemakers. Reclaiming Domesticity -۱۸
from a Consumer Culture, Left to Write Press, Richmondville
(US), 2010

Are men to blame for global warming? », », به نگاه کنید: «
New Scientist, London, 10 November 2007

Institute for Women's Policy Research -۲۰

Peggy Orenstein, « The femivore's dilemma », به نگاه کنید
The New York Times, 11 March 2010

منبع : لوموند دیپلماتیک